



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

تروتسکی در نقش رهبر نظامی

ارنست مندل

ترجمه‌ی: م. رضا ملکشا



آذر ۱۴۰۳

افسانه‌های قدیم و جدید

شیوه‌ی مواجهه با تروتسکی در رسانه‌های شوروی و رسانه‌های احزاب رسمی کمونیست^۱ به طرز قابل توجهی بازتاب تحول سیاسی اتحاد جماهیر شوروی و به میزان کم‌تر اروپای شرقی و به اصطلاح جنبش کمونیستی جهانی است.

تروتسکی، قبل از مرگ لنین، سازمان‌دهنده قیام اکتبر، بنیان‌گذار و رهبر ارتش سرخ و مرد دوم در حزب و دولت در کنار لنین دیده می‌شد. در کتاب‌های متعدد، جزوه‌ها، مجله‌ها و روزنامه‌ها از «رژیم (کشور، دولت) لنین و تروتسکی» یاد می‌شد. [۱] بین سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۹ تصویر تروتسکی به تدریج به تصویر رقیب سیاسی اصلی لنین و بلشویسم تغییر یافت. پس از ۱۹۲۹ او را ضدانقلابی منشویک و پس از ۱۹۳۵ دشمن شماره یک، جاسوس، عامل امپریالیسم نازی، هیتلریت (کمونیست‌های فرانسوی عبارت هیتلرو-تروتسکیست را ابداع کردند)، حامی احیای سرمایه‌داری در اتحاد جماهیر شوروی و سازمان‌دهنده‌ی حمله‌های تروریستی توصیف می‌کردند.

پس از آغاز استالین‌زدایی در دوران خروشچف و به‌ویژه در مرحله‌ی اول گلاسنوست، تغییر چشم‌گیری رخ داد. تروتسکی اکنون الهام‌بخش واقعی استالین توصیف می‌شد؛ استالین برنامه‌ی او را اجرایی کرده بود. اگر او در مبارزه‌ی قدرت پیروز می‌شد، استالین دوم می‌بود. افسانه‌های تاریخی جدیدی برای حمایت از این دیدگاه ایجاد شدند و افسانه‌های قدیمی از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۲۰ احیا شدند. برای مثال، در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، ژنرال ولکوگونوف، در بیوگرافی خود از استالین، ادعا کرد که لنین در برابر استالین در خصوص مسئله‌ی گرجستان، به تروتسکی پیشنهاد ایجاد بلوک را ارائه نداده، درحالی‌که شواهد مستند در این مورد کاملاً روشن است. ولکوگونوف هم‌چنین ادعا کرد که لنین تروتسکی را جانشین خود نمی‌دانست، اگرچه اسنادی که هم اکنون منتشر شده‌اند، نشان می‌دهند که واقعاً چنین بوده است. هم‌چنین ادعای ولکوگونوف مبنی بر خواست تروتسکی جهت استفاده از ارتش علیه استالین، هیچ مبنایی بر اساس شواهد تجربی ندارد. [۲]

هر چند که اخیراً، ژنرال ولکوگونوف، پس از مطالعه‌ی کامل‌تر مطالب بایگانی، کتابی درباره‌ی نقش تروتسکی در انقلاب روسیه نوشت و عملاً تمام قضاوت‌های منفی را که قبلاً در *زندگی‌نامه استالین* نوشته بود مورد تجدیدنظر قرار داد. [۳] با این حال، او هم‌چنان معتقد بود که اقدامات تروتسکی در جنگ داخلی به جنبه‌ی وحشت‌آور دیکتاتوری پرولتاریا کمک کرده است.

در نهایت، افسانه‌ها و اتهام‌ها دچار تغییر صدوهشتاد درجه‌ای شده‌اند. در محافل لیبرال (در واقع، لیبرال-محافظه‌کار) و حزب کمونیست اتحاد شوروی پیشین و دیگر احزاب کمونیست، گفته می‌شود که تروتسکی

الهام بخش لنین بود نه استالین. چرا که تروتسکی مسئول بیرون کشیدن لنین از مسیر بورژوا-دموکراتیک در طول جاده انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا بود. او عمدتاً مسئول انقلاب «اتوپایی» و «خشونت‌آمیز» اکتبر بود. او تا حدی مسئول استالین بود چرا که استالینسیسم نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر انقلاب اکتبر در نظر گرفته می‌شد. در عین حال، تروتسکی از همه‌ی اتهام‌های جنایت‌کارانه تبرئه شده و سهم او در ساخت اتحاد جماهیر شوروی به رسمیت شناخته شده.

این رفت‌وبرگشت در ارزیابی نقش تروتسکی تا حد زیادی رفت‌وبرگشت در نگرش‌ها را به انقلاب و در خود انقلاب بازتاب می‌دهد. نگرش مبهم و مرددانه به تروتسکی در روسیه‌ی امروز تحت‌تأثیر مشارکت محدود و سردرگمی سیاسی توده‌های مردم و پس‌رفت ایدئولوژیک روشن‌فکران است. این تضاد نیست. تروتسکی هم‌راه با لنین و رزا لوکزامبورگ دو گرایش اصلی انقلاب پرولتاریایی یعنی خودرهای پرولتاریا و اترناسیونالیسم را با هم ترکیب کردند. این نمونه‌ای از رفتار استوار و اصولی تروتسکی است و ما باید این گرایش‌های اصلی را یک‌بار دیگر در فعالیت‌های او به‌عنوان رهبر نظامی بیابیم.

خالق ارتش سرخ

هیچ‌کس منکر این نیست که تروتسکی خالق ارتش سرخ بوده است. امروز می‌دانیم که فرمان معروف «وطن در خطر است» به تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۱۸ را که به اشتباه در **مجموعه آثار** لنین گنجانده شده (جلد ۲۷، صص ۳۳-۳۰)، در واقع تروتسکی نوشته است. لئونارد شاپیرو اذعان داشته که «ایجاد ارتش سرخ را باید بیش از هر کس دیگری به تروتسکی نسبت داد.» [۴] این دیدگاه لنین نیز بود که در گفت‌وگوهای معروفش با گورکی بیانش کرد. [۵] بسیاری از افراد آن دوره از جمله لونا چارسکی نیز همین را گفته‌اند. دلبیو. بروس لینکلن، یکی از مهم‌ترین متخصصان آمریکایی تاریخ روسیه، با اشاره به «ارتش سرخ تروتسکی» می‌نویسد:

«تروتسکی با درخشش در سازمان‌دهی و نبوغش برای رهبری، متوجه شد که ارتش سرخ جینی روسیه نمی‌تواند بدون سپاه بزرگی از افسران آموزش‌دیده در روش‌های جنگ مدرن توسعه یابد.» [۶]

این یک دستاورد سازمانی چشم‌گیر بود. تروتسکی ارتشی متشکل از ۵/۵ میلیون نفر، که بیش‌ترشان دهقان بودند، تقریباً از هیچ ایجاد کرد. او موفق شد این ارتش را به‌گونه‌ای متحد و منضبط کند که انسجام و روحیه خود را بدون هیچ سرکوب گسترده‌ای حفظ کند. امری که قطعاً کم‌تر از حد معمول در ارتش‌های بورژوایی در زمان جنگ میسر بود. موفقیت او در استخدام و استفاده از ده‌ها هزار افسر سابق تزار، از جمله هزار ژنرال، که بخش مهمی از فرماندهان ارتش سرخ را تشکیل می‌دادند، بسیار چشم‌گیر بود. لنین نیز از این امر حمایت کرد، اما این ایده‌ی تروتسکی بود. ایده‌ای که برای خرید زمان تا هنگامی که تعداد کافی

از «فرماندهان سرخ» آموزش دیده و باتجربه در دسترس باشند، ضروری بود. او مجبور بود برای مقابله با ارتش‌های سفید ضدانقلابی و جلوگیری از نابودی دولت جوان شوروی، یک ارتش متمرکز عملیاتی ایجاد کند. تعدادی از رهبران بلشویک، از جمله استالین، می‌خواستند عمده‌تاً از طریق یک جنگ غیرمتمرکز پارتیزانی با سفیدها مبارزه کنند. امری که بر اساس روابط بین‌المللی نیروها در آن زمان به شکست سریع شوروی منجر می‌شد.

موفقیت سازمانی تروتسکی در این واقعیت بیان می‌شود که غالب افسران تزاری سابق و هم‌چنین شمار بسیاری از سربازان دهقان به ارتش سرخ وفادار ماندند، با وجود این که هیچ یک از این گروه‌ها از حیث سیاسی به بلشویسم نزدیک نبودند. این دستاورد ارتباط نزدیکی با عملکرد سیاسی تروتسکی در ساختن ارتش داشت. انضباط عمده‌تاً با ابزارهای آژیتاسیون و اخلاقی به دست می‌آمد. با فراریان با رأفت رفتار شد و هدف ادغام مجدد آن‌ها بود. امری که از هر ده مورد نه موردش موفق بود.

تروتسکی در کتاب **زندگی من** برخوردش را با هزاران فراری در منطقه ریازان توصیف می‌کند و از سخنرانی خود در ۲۴ فوریه ۱۹۱۹ برای فرماندهان جوان ارتش سرخ که در تالار ستون‌ها در مسکو گرد هم آمده بودند نقل می‌کند:

«به من سه هزار فراری بدهید، یک هنگ. من یک فرمانده رزمنده، یک کمیسر خوب، افسران مناسب برای گردان‌ها، گروهان‌ها و دسته‌ها در آن مستقر می‌کنم و این سه هزار فراری در طول دوره‌ای چهار هفته‌ای در کشور انقلابی ما یک هنگ باشکوه را تشکیل خواهند داد.» [۷]

جنگ داخلی به‌عنوان جنگ طبقاتی

دستاورد چشم‌گیر تروتسکی در ساختن ارتش سرخ با نقش او به‌عنوان فرمانده کل در طول جنگ داخلی و در پیروزی بر ضد ارتش سفید ضدانقلاب و مداخله خارجی مطابقت داشت. فرمانده متخصص سوئسی ای. لدری نوشته است: «اغراق نیست اگر بگوییم تروتسکی عامل اصلی پیروزی در جنگ داخلی بود.» [۸] استراتژی تروتسکی در جنگ داخلی بر یک مفهوم سیاسی-اخلاقی خاص از جنگ داخلی تحت رهبری پرولتاریا و درک آن چه مشخصاً وضعیت واقعی موجود به شمار می‌آمد، یعنی محاصره‌ی قدرت جوان شوروی توسط نیروهای متخاصم، مبتنی بود.

تروتسکی مفهوم منحصربه‌فرد و جسورانه‌ای از وجه ویژه‌ی جنگ داخلی به رهبری پرولتاریا داشت که می‌توان آن را در قاعده‌ی ذیل خلاصه کرد: نابودکردن ارتش متخاصم با توسل منظم به منافع طبقاتی ابتدایی سربازانش. اولین احکام قدرت جوان شوروی یعنی فرمان صلح و فرمان توزیع فوری زمین به

دهقانان در روستاها دقیقاً چنین تأثیری داشت. سربازان ارتش تزار را دسته‌جمعی ترک کردند تا سهمی در تقسیم زمین داشته باشند. [۹] بعداً، وعده‌ی استرداد زمین‌های متصرفی زمین‌داران به دهقانان در سرزمین‌های تحت اشغال ارتش سفید نیز نقشی مشابه داشت. تأکید منظم بر نقش پرولتری و بین‌المللی ارتش سرخ در دفاع از قدرت کارگری و دستاوردهای انقلاب اکتبر، نقش مشابهی را در رابطه با کارگران شهری ایفا کرد. [۱۰]

تروتسکی هر جنگ داخلی را جنگ طبقاتی قلمداد می‌کرد. او بین جنگ داخلی روسیه و جنگ ونده، که با مداخله خارجی علیه انقلاب فرانسه حمایت می‌شد، شباهت‌هایی را تشخیص داد. او اغلب از ارتش‌های سفید به‌عنوان ونده‌ی روسیه یاد می‌کرد. هم‌چنین شباهت‌های چشم‌گیری با جنگ داخلی آمریکا دید. چرخش تعیین‌کننده در این جنگ داخلی زمانی رخ داد که لینکلن رهایی بردگان را اعلام کرد و اجازه‌ی تشکیل هنگ‌های سیاه‌پوست را داد. تروتسکی بعدها مفهوم جنگ طبقاتی خود را در تحلیلش از جنگ داخلی اسپانیا نظام‌مند کرد.

موقعیت ژئوپلیتیکی ویژه‌ی اتحاد شوروی در این جنگ داخلی نیز منطق نظامی خاص خود را داشت که تروتسکی باوجود تجربه‌ی نظامی محدود خود سریعاً به آن پی برد. حرفه‌ای بودن و تحرک ارتش‌های سفید، برتری زیادی به آن‌ها نسبت به ارتش سرخ می‌داد. آن‌ها هم‌چنین از پشتیبانی هنگ‌های خارجی برخوردار بودند و به پول، سلاح و مهمات دسترسی داشتند. اما نقطه‌ضعف‌شان، جدای از پایگاه اجتماعی محدودشان، این بود که هرگز موفق نشدند نیروهای خود را به‌طور مؤثر متحد کنند. آن‌ها در جبهه‌های جغرافیایی جدا از هم می‌جنگیدند. این عدم اتحاد در میان ژنرال‌های سفید به منافع مختلف اقتصادی و سیاسی قدرت‌های امپریالیستی مرتبط بود که مداخله‌ی مداخله‌گرانه علیه شوروی را رهبری می‌کردند: آلمان (هم پیمان با فنلاند)، فرانسه (هم پیمان با لهستان)، ژاپن، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا. [۱۲]

ارتش سرخ برای بهره‌برداری از این نقاط ضعف از تمام مزایای «حلقه داخلی» خود استفاده کرد و با پشتیبانی یک ذخیره‌ی مرکزی، هم‌زمان در شرق، شمال، جنوب یا غرب حمله کرد، به‌نحوی که دشمن تنها توانست کسری از نیروهای خود را علیه آن‌ها جمع کند. قطار معروف تروتسکی نقش مهمی در این امر داشت. [۱۳] مشکل اصلی در اجرای این استراتژی وضعیت نامناسب سیستم حمل‌ونقل در مناطق تحت کنترل شوروی بود. از این رو تروتسکی برای بازسازی سیستم حمل‌ونقل اهمیت قائل بود. اعمال موفقیت‌آمیز این اصل استراتژیک نیز مستلزم متمرکز کردن نیروهای جوان ارتش سرخ بود. این امر با مخالفت طرف‌داران تاکتیک‌های چریکی غیرمتمرکز مواجه شد. اما تروتسکی روش خود را داشت که کاملاً لنین از آن حمایت می‌کرد. [۱۴]

تروتسکی مفهوم «علم نظامی ویژه‌ی پرولتری» [۱۵] را رد کرد. تعداد کمی از کمونیست‌ها این مفهوم را با «اصل تهاجمی» مترادف می‌دانستند. بحث شدیدی بر سر این موضوع با گروهی از متخصصان نظامی کمونیست در اطراف میخائیل فرونزه (با حمایت توخاچفسکی) درگرفت. این گروه در سال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۳ از سه‌گانه‌ی استالین، زینوویف و کامنف در برابر اپوزیسیون چپ حمایت کرد؛ اما در پیروزی جناح استالین نقش چندانی نداشت. [۱۶]

تروتسکی مفهوم «علم نظامی پرولتری» را با همان جدیتی رد کرد که انگاره‌ی «فرهنگ پرولتری» را. او هم‌چنین از رهبران نظامی بورژوازی مانند مارشال فوش فرانسوی انتقاد می‌کرد که سلسله‌ای از تکرار مکررات را به‌عنوان «اصول بنیادین» علوم نظامی قالب می‌کردند. آنچه تروتسکی بیش از هر چیز بر آن تأکید داشت، ویژگی نسبی تاریخی و اجتماعی-سیاسی یک استراتژی نظامی موفق بود که در هر مورد، با منافع و موقعیت‌های خاص مطابقت داشت. توان مانور دادن برای او تعیین‌کننده بود. قانون تروتسکی این بود که مطابق با شرایط خاص و براساس ارزیابی واقع‌بینانه از رابطه‌ی نیروها و بر حسب موقعیت به صورت تهاجمی یا تدافعی عمل کند. اصل موضوع این بود که به هیچ قیمتی نباید مهم‌ترین مواضع خود را از دست داد، درحالی‌که هدف، تصرف مواضع اصلی دشمن بود. دفاع از پتروگراد در برابر یودنیچ برای تروتسکی بسیار مهم بود زیرا پتروگراد سنگر انقلاب روسیه و در نتیجه سنگر روسیه‌ی شوروی بود. تروتسکی به معنای واقعی کلمه پتروگراد پرولتاریای سرخ را نجات داد، همانطور که بروس لینکلن در تاریخ جنگ داخلی توضیح داد:

«مردان و زنان درحالی‌که قلب‌هایشان با آتش شور انقلابی تروتسکی شعله‌ور شده و از باور راسخ او به دنیای جدیدی که بلشویک‌ها می‌ساختند لبریز بود، به دفاع از پتروگراد روانه شدند. همان‌طور که نیروهای یودنیچ در پولکوو خود را برای حمله نهایی آماده می‌کردند این لژیون کارگران، پتروگراد را به دژ هزارتویی تبدیل کردند که تروتسکی در طول سفر شبانه‌ای که بدون همراه به مسکو داشت تصورش می‌کرد.»

(پیروزی سرخ: تاریخ جنگ داخلی روسیه، ص ۲۹۸)

تروتسکی با حمله به ارتش لهستان جهت بیرون‌راندن آن‌ها از اوکراین موافق بود؛ اما در مرحله‌ی بعدی، به‌شدت نگران حمله ارتش سرخ به ورشو بود. به همین دلیل، او تمایل داشت که مفهوم «علم نظامی» را به‌طور کامل رد کند و آن را هنری نظامی که با مهارت‌های خوب نظامی مرتبط است، توصیف کند. [۱۷]

بعضی از نویسندگان القا می‌کنند که گویا از تروتسکی به‌عنوان فرمانده نظامی در طول جنگ داخلی خطاهای فاجعه‌باری سر زده است. مطمئناً او هم مانند همه اشتباهاتی داشت. اما این که به‌طور مشخص چه بودند و دقیقاً چه پیامدهای سنگینی داشتند، یک راز باقی مانده. روی مدودف نیز بدون ارائه‌ی مورد مشخصی نکات مشابهی را مطرح می‌کند. [۱۸] والتر لاکور، اگرچه منتقد تروتسکی است، اما ارزیابی بسیار

مثبتی از او به عنوان رهبر نظامی ارائه می‌دهد، [۱۹] همان‌طور که ولادیمیر بیلک، مورخ لنین‌گرا، چنین کاری می‌کند.

افسانه‌ی نظامی‌سازی نیروی کار

روسیه در پایان جنگ داخلی با مشکل ترخیص ارتش سرخ عظیمش روبه‌رو شد. تروتسکی برای جلوگیری از بی‌کاری انبوه، که موقعیت طبقه‌ی کارگر را در جامعه شوروی تضعیف می‌کرد، پیشنهاد داد که تعداد قابل توجهی از نیروهای مسلح باید به «ارتش کارگری» تبدیل شوند. این ارتش باید عمدتاً برای بازسازی سیستم حمل‌ونقل ریلی و جاده‌ای ویران استفاده شود. این طرح که در بحث و جدل‌های بعدی به عنوان «نظامی‌سازی نیروی کار» توصیف شد، به اتفاق آرا توسط کنگره نهم حزب و لنین مورد موافقت قرار گرفت. هم‌چنین اعضای بعدی اپوزیسیون کارگری که شلیاپنیکوف و کولونتای آن را ایجاد کردند از آن حمایت کردند. [۲۰]

تروتسکی یک قدم فراتر رفت. نه تنها سربازان سرخ باید تبدیل به کارگران سرخ شوند، بلکه باید کارگران گرسنه و بی‌کار را به داخل کارخانه برد تا تولید صنعتی را تحرک بخشیده و عادی‌سازی کنند. به دلیل لمپنی شدن گسترده‌ی طبقه کارگر انضباط شدید در محل کار ضروری بود. همان روش‌هایی که منجر به پیروزی در جنگ داخلی شد، حال می‌توانست منجر به پیروزی در جبهه‌ی تولید شود. این خاستگاه فرمول «نظامی‌سازی نیروی کار» تروتسکی بود. اگرچه این پیشنهاد در بعضی از محافل حزبی با مخالفت روبه‌رو شد، لنین کاملاً از آن حمایت کرد. [۲۱]

در مناقشه‌ی بعدی تروتسکی متهم شد که می‌خواهد سیاستی خصمانه برای کارگران و اتحادیه‌های کارگری ارائه کند. اشتباهات او در مناقشه‌های اتحادیه کارگری قطعاً به ساخت این اسطوره کمک کرد. [۲۲] هر چند امروزه محافل «لیبرال» در روسیه ادعا می‌کنند که طرح‌های تروتسکی در مورد «نظامی‌سازی نیروی کار» راه را برای سیاست سرکوب‌گرانه و استبدادی جناح استالین و بوروکراسی علیه کارگران هموار کرد و استالین فقط آن‌چه را که تروتسکی پیشنهاد کرده بود، به شیوه‌ای پرانرژی و وحشیانه به اجرا درآورد. اما این به هیچ‌وجه با حقایق قابل اثبات تاریخی مطابقت ندارد. هیچ نمونه‌ای از اقدامات سرکوب‌گرانه علیه کارگران در کارخانه‌ها در دوره‌ی معروف به ارتش‌های کارگری وجود ندارد. نه تنها اسطوره‌سازان جدید، بلکه منتقدان خودی نظیر آیزاک دویچر و تونی کلیف نیز از این واقعیت غافل می‌شوند که یکی از انگیزه‌های نگرش تروتسکی در بحث اتحادیه کارگری، نگرانی او از شکاف فزاینده بین کارگران عادی و سازوبرگ اداری و تمایل او به آماده‌سازی کارگران برای تصدی پست‌های کلیدی در مدیریت کارخانه بود. طرح‌های تروتسکی، به‌رغم نمودها و به‌رغم این که در آن زمان درک نشد، در واقع به موضع اپوزیسیون

کارگری نزدیک‌تر بود تا موضع لنین. به همین دلیل بود که بوخارین، که در آن زمان به شدت از خطرات بوروکراتیزاسیون آگاه بود، در بحث اتحادیه کارگری از تروتسکی حمایت کرد. اشتباهات روانی و سیاسی تروتسکی در بحث «نظامی‌سازی نیروی کار» و در بحث اتحادیه کارگری، بی‌تردید جایگاه او را در درگیری‌های سرنوشت‌ساز درون حزب در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ تضعیف کرد و همچنین بر نگرش لنین تأثیر منفی گذاشت. او دبیرخانه‌ی اول حزب، که حول پروبراژنسکی و کرستینسکی و نزدیک به تروتسکی بود، را با یک دبیرکل جدید، یعنی استالین، جای‌گزین کرد که پیامدهای فاجعه‌باری به همراه داشت و لنین خود تنها در سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۲ از آن آگاه شد.

این عوامل همچنین در آغاز، اعتبار طرح‌های ارائه شده توسط تروتسکی و اپوزیسیون چپ را در حزب و کارگران خارج از حزب زیر سؤال بردند. از این نظر، آن‌ها حلقه ثانویه‌ای در زنجیره سرنوشت‌ساز عللی بودند که به پیروزی جناح استالین و بوروکراسی شوروی انجامید.

همه‌ی این بحث‌ها در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ در چارچوب یک مسئله‌ی اقتصادی گسترده‌تر صورت گرفت: آیا حزب کمونیسم جنگی را حفظ می‌کند یا به‌طور نسبی به روابط بازار در کشاورزی و تجارت، و همچنین پایان مصادره محصولات در مناطق روستایی باز می‌گردد که پیش‌شرطی برای تحریک نیروهای تولیدی در مناطق روستایی و شهرها بود؟ دویچر در اشاره به اهمیت این زمینه‌ی کلی کاملاً برحق بود. و همان‌طور که قبلاً در موارد بسیاری اشاره شده، تروتسکی با پیشنهاد ضرورت جای‌گزینی کمونیسم جنگی با نپ، حداقل یک سال نیک را از بقیه‌ی رهبری حزب از جمله لنین جلوتر بود.

میلیشیا و انتخاب افسران

اسطوره‌ی تروتسکی اقتدارگرا به‌عنوان پیش‌گام استالین سرکوب‌گر با واقعیت تاریخی دیگری نیز در تضاد است. پس از سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۳ تروتسکی خواستار سازمان‌دهی مجدد ارتش سرخ بر اساس یک سیستم شبه‌نظامی نامتمرکز بود. همان‌طور که جی. ام. مکینتاش به‌درستی تأکید کرده است، این امر بدین جهت بود که تروتسکی می‌خواست «با استقرار و به‌خدمت‌گرفتن نیروهای نظامی نامتمرکز در مراکز صنعتی، وزن پرولتاریای شهری را در ارتش افزایش دهد».[۲۳]

این طرح او را با متخصصان نظامی که خاستگاه تزاری داشتند و سخن‌گوی وقت‌شان ژنرال سوچین، استاد آکادمی نظامی و نویسنده‌ی کتابی استاندارد درباره‌ی استراتژی بود[۲۴]، در تضاد قرار داد. اما اینک جبهه‌ها در این بحث کاملاً عوض شده بود. تروتسکی در طول جنگ داخلی برای ایجاد ارتشی متمرکز به فرمان‌دهی افسران سابق تزاری جدال کرده بود. اما حالا او مدافع اصلی یک میلیشیای پرولتری بود. یکی دیگر از عناصر مهم بحث مربوط به اصل انتخابات بود. در ارتش سرخ ستادهای فرمان‌دهی منصوب

می‌شدند، نه انتخاب. اما اکنون تروتسکی بازگشت به اصل انتخابی برای میلشیا را پیشنهاد کرد. تروتسکی در ۱۹۲۴ نوشت:

«ما همواره باید دو شرایط را در مقابل خود بینیم: اگر امکان انتقال به سیستم میلشیا با استقرار ساختار شوروی ایجاد شد، هم‌چنان شرایط عمومی فرهنگ کشور — تکنیک، وسایل ارتباطی، سواد و غیره — سرعت تغییر را تعیین می‌کند.» [۲۵]

او در **انقلابی که به آن خیانت شد** افزود: «هم‌بستگی میان سربازان منظم و میلشیا می‌تواند نشانه‌ای واضح از حرکت واقعی به سمت سوسیالیسم باشد» [۲۶] به گفته پیتر گوستونی، در ۱۹۲۵ ارتش سرخ شامل ۳۶ بخش نامتمرکز و ۲۶ لشکر منظم بود. در ۱۹۳۰، ۵۸ درصد از لشکرهای پیاده نظام نامتمرکز بودند و در ۱۹۳۴ این آمار به ۷۴ درصد رسید. [۲۷] در ۱۹۳۵ وضعیت به‌طور اساسی معکوس شد. در آن سال تنها ۳۵ درصد از لشکرهای پیاده نظام نامتمرکز بودند، در سال بعد حتی این رقم به ۲۳ درصد کاهش یافت. تروتسکی رویدادهای داخل ارتش در ۱۹۳۵ را نوعی «انقلاب دولتی» توصیف کرد. [۲۸]

البته این تغییر سیاست تا حدی به دلیل تهدید فزاینده‌ی جنگ، نیاز عینی به موتوریزه‌سازی و ساخت یک لشکر تانک حرفه‌ای دیکته شد. [۲۹] تروتسکی اظهار داشت:

«با این وجود، کاهش از ۷۴ درصد به ۲۳ درصد بیش از حد به نظر می‌رسد. فرض کنیم ممکن است بدون فشار «دوستانه» از سوی ستاد فرمان‌دهی فرانسه، این امر محقق نمی‌شد. [۳۰] احتمال بیش‌تری دارد که بوروکراسی از بهانه‌ای مناسب برای این اقدام بهره گرفته باشد، اقدامی که تا حد زیادی تحت تأثیر ملاحظات سیاسی بوده است...»

«دسته‌بندی یک میلشیا بنا به ویژگی‌هایش به‌طور مستقیم به جمعیت بستگی دارد. از نظرگاه سوسیالیستی این مزیت اصلی نظام است. اما همین امر از نقطه‌نظر کرم‌لین خطر محسوب می‌شود...»

ارتش رنوشتی از جامعه است و معمولاً در دوز بالاتر از همه‌ی بیماری‌های آن رنج می‌برد. راه و روش جنگ آن قدر سخت است که نمی‌توان با جعل و تقلید از آن سالم بیرون آمد. ارتش به هوای تازه انتقاد نیاز دارد، همان‌طور که ستاد فرمان‌دهی به کنترل دموکراتیک. سازمان‌دهندگان ارتش سرخ از همان ابتدا از این امر آگاه بودند و آمادگی برای اقدامی مانند انتخاب ستاد فرمان‌دهی را ضروری می‌دانستند. [۳۱]

اما بوروکراسی شوروی نه‌تنها اصل انتخابات را در ۱۹۳۵ ارائه نکرد بلکه در عوض، هم‌زمان با برچیدن لشکرهای نامتمرکز، کاست افسران قدیمی را با سلسله‌مراتب «کلاسیک»، سردوشی‌ها، مدال‌ها و امتیازات مادی رو به رشد دوباره باب کرد. این امر بیان‌گر پیروزی ترمیدور شوروی در ارتش سرخ بود. نبرد تروتسکی

برای میلشیا و انتخاب فرماندهان، بخشی از مبارزه عمومی او علیه ترمیدور شوروی بود. در خور اعتنا است که در ۱۹۹۰، یک فرمان‌دهی ارتش شوروی و معاون کنگره‌ی نمایندگان خلق به نام پودزیروک، آشکارا برای دموکراتیزه کردن ارتش و بازگشت به ساختارهای اصلی آن بحث کرد. یعنی همان ساختارهایی که تروتسکی به نفع آن استدلال کرده بود. [۳۲]

* متن حاضر ترجمه‌ای است از یکی از فصل‌های کتاب ارنست مندل با عنوان، *تروتسکی در نقش بدیل*
Ernest mandel (1998), *Trotsky as alternative*, Verso Publishing

یادداشت‌ها

[۱]. خودم را تنها به سه مثال از بی‌شمار مثال ممکن محدود می‌کنم. رزا لوکزامبورگ در *انقلاب روسیه* (۱۹۱۸) و *رزا لوکزامبورگ سخن می‌گوید* (نیویورک، ۱۹۷۰)، مدام به رهبری بلشویک و دولت «لنین و تروتسکی» اشاره دارد. در کتاب جان رید با عنوان *ده روزی که دنیا را تکان داد* (لندن، ۱۹۶۱)، اثری که مورد تحسین لنین نیز قرار گرفت، همین موضوع صادق است. به همین ترتیب، پیام‌های متعددی که به کنگره‌ی دوم کمیته‌ن فرستاده شد، خطاب به لنین و تروتسکی بود.

[2]. Dmitri Volkogonov, *Stalin*, Düsseldorf 1989, p.149

[3]. Dmitri Volkogonov, *Trotsky, the Janus Face of the Revolution*, 1992.

[4]. Quoted in B. H. Liddell Hart, *The Red Army*, New York 1956, p. 27.

[۵]. در ویراست نخست جزوه‌ی گورکی، *وی. ای. لنین*، که در ۱۹۲۴ در مسکو منتشر شد، چنین می‌خوانیم: «لنین با مشت روی میز کوبید و گفت: "یک نفر دیگر به من نشان بده که بتواند تقریباً یک ارتش نمونه را در عرض یک سال سازمان‌دهی کند و احترام کارشناسان نظامی را جلب کند. ما چنین مردی را داریم."» (ص ۳۷)

[6]. W. Bruce Lincoln, *Red Victory. A History of the Russian Civil War*, New York 1989, p. 173.

[7]. Trotsky, *My Life*, New York 1960, p. 413.

[8]. Quoted in Liddell Hart, *The Red Army*, p.43.

[9]. Trotsky, *Comment la révolution s'est armée*, Paris 1967, pp. 45-6; *The Russian Provisional Government 1917. Documents*, ed. by R. P. Browder and Alexander Kerensky, Stanford 1961, vol. 3, pp. 1614ff.

[۱۰]. سربازان ارتش سرخ به انقلاب جهانی سوگند یاد کردند. دو روزمانو در ناوگان سرخ به «انقلاب پرولتری» و «کمون پاریس» تغییر نام دادند.

[۱۱]. رجوع شود به «درس‌های اسپانیا، آخرین هشدار» در *انقلاب اسپانیا* (۱۹۳۱-۱۹۳۹) نیویورک ۱۹۷۳، صص ۳۲۰-۳۲۲.

[۱۲]. یک تحلیل معاصر خوب از این درگیری‌ها توسط ام. فیلیپ پرایس خبرنگار وقت منچستر گاردین ارائه شده است.

[13]. Larissa Reissner, *Sviask (Cahiers Leon Trotsky, no.12)*

[۱۴]. یک بار لنین با ارسال تکه‌ای کاغذ با سربرگ رئیس شورای کمیساریای خلق، بر اعتماد خود به تروتسکی تأکید کرد. روی این نامه به صورت دست‌نویس نوشته شده بود: «رفقا، با اطلاع از ماهیت سخت‌گیرانه‌ی دستورات رفیق تروتسکی، کاملاً به‌درستی، مصلحت و ضرورت موفقیت دستوری که رفیق تروتسکی صادر کرده، اعتقاد دارم و این دستور را بدون قید و شرط تأیید می‌کنم. و اولیانف لنین.» طبیعتاً تروتسکی این سند را تا پایان عمر خود نگه داشت. (روی مدودف، *بگذار تاریخ قضاوت کند*، آکسفورد ۱۹۸۹، ص. ۱۰۵).

[15]. Quote from Liddell Hart, *The Red Army*, p. 30.

[16]. Trotsky, *L'Art de la guerre et le marxisme*, Paris 1975, pp. 88ff.

[۱۷]. «جنگ بر پایه‌ی علوم بسیاری استوار است، اما به خودی خود علم نیست — یک هنر عملی، یک مهارت است... هنری وحشیانه و خونین...» (به نقل از ایزاک دویچر، *پیامبر مسلح*، آکسفورد ۱۹۷۰، ص. ۴۸۲).

[18]. Medvedev, *Let History Judge*, pp. 103-8.

[19]. Walter Laqueur, *Stalin*, Munich 1990, p. 73.

[20]. Deutscher, *The Prophet Armed*, pp. 494, 496.

[21]. Ibid., pp. 491-3.

[22]. See chapter 3.

[23]. In Liddell Hart, *The Red Army*, p.53.

[24]. Ibid., pp. 53ff; see also *The Revolution Betrayed*, pp. 220-25; Deutscher, *The Prophet Armed*, pp. 477ff.

[25]. *The Revolution Betrayed*, p. 217.

[26]. Ibid., p. 219.

[27]. Peter Gosztony, *Die Rote Armee*, Vienna 1980, p. 124.

[28]. *The Revolution Betrayed*, p. 215.

[۲۹]. توخاچفسکی یکی از درخشان‌ترین استراتژیست‌های نظامی اروپا در دهه‌ی ۱۹۳۰ بود. او اهمیت لشکرهای تانک مستقل و متحرک را بسیار بهتر از لیدل هارت، مانشتاین، گودریان، دوگل و غیره درک می‌کرد. از این رو شروع به سازمان‌دهی مجدد ارتش سرخ در امتداد این خطوط کرد. استالین به این کار پایان داده و لشکرهای تانک را منحل کرد که به پیامدهای فاجعه‌بار ژوئن ۱۹۴۱ منتهی شد و پس از زمینی‌های آن قتل بسیاری از فرماندهان ارتش سرخ در سال ۱۹۳۷ از جمله خود توخاچفسکی بود.

[۳۰]. در ۱۹۳۵ اتحادی بین فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی به نام پیمان لاوال وجود داشت که شامل همکاری ستاد فرمان‌دهی هر دو کشور بود.

[31]. *The Revolution Betrayed*, pp. 220, 222.

[32]. In an interview in the Mexican daily, *Excelsior*, 120 August 1990.